



قرآن

قرآن، کتاب است.

من دوست دارم، قرآن . قرآن کتاب دینی ما است.

قرآن به ما یاد می‌دهد که و باشیم، از کارهای بد دوری

کنیم و با دیگران باشیم.

گاهی از پدر و مادرم خواهش می‌کنم که درباره‌ی خدا برای من کتاب
بخوانند.

برخی شب‌ها، پدرم داستان‌هایی از قرآن برای من می‌گوید.

من داستان را دوست دارم.

مادرم می‌گوید: «وقتی بزرگ شدی، می‌توانی قرآن و کتاب‌های خوب دیگری

را بخوانی و چیزهای زیادی یاد بگیری.»

میهن ما

کشور ما ایران است.

ایران ماست. ما میهن اسلامی خود را دوست داریم.

کشور ما بزرگ است و دریا، و دشت‌های دارد.

ما مردم خود را دوست داریم.

مردم کشور ما، هر جا باشند و به هر زبانی بگویند، ایرانی هستند.

ما ایران و ایرانی را دوست داریم.

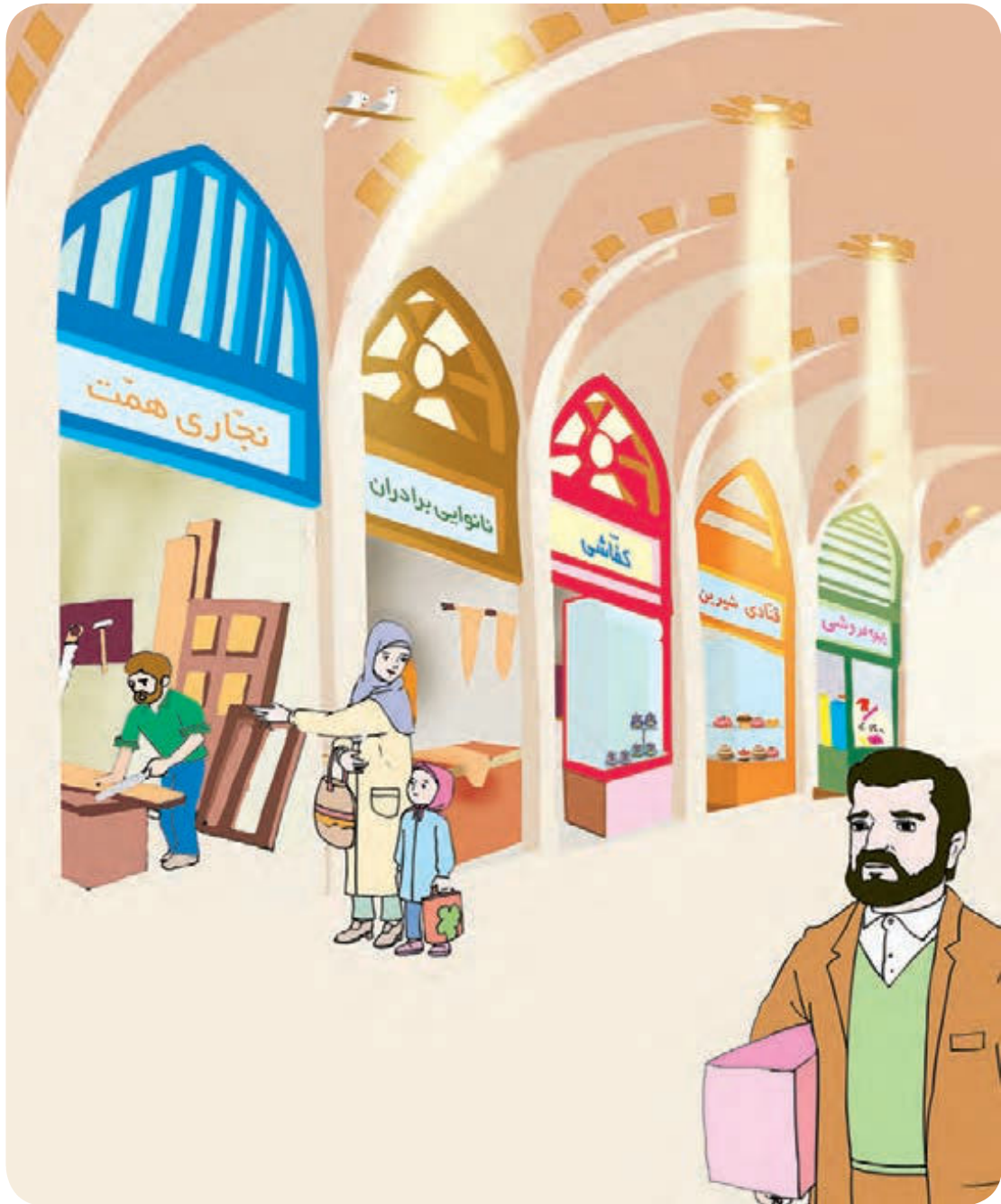


درس ۱۶ در بازار

دیروز من و مادرم به بازار رفتیم. مادرم در راه **با من** را به من نشان

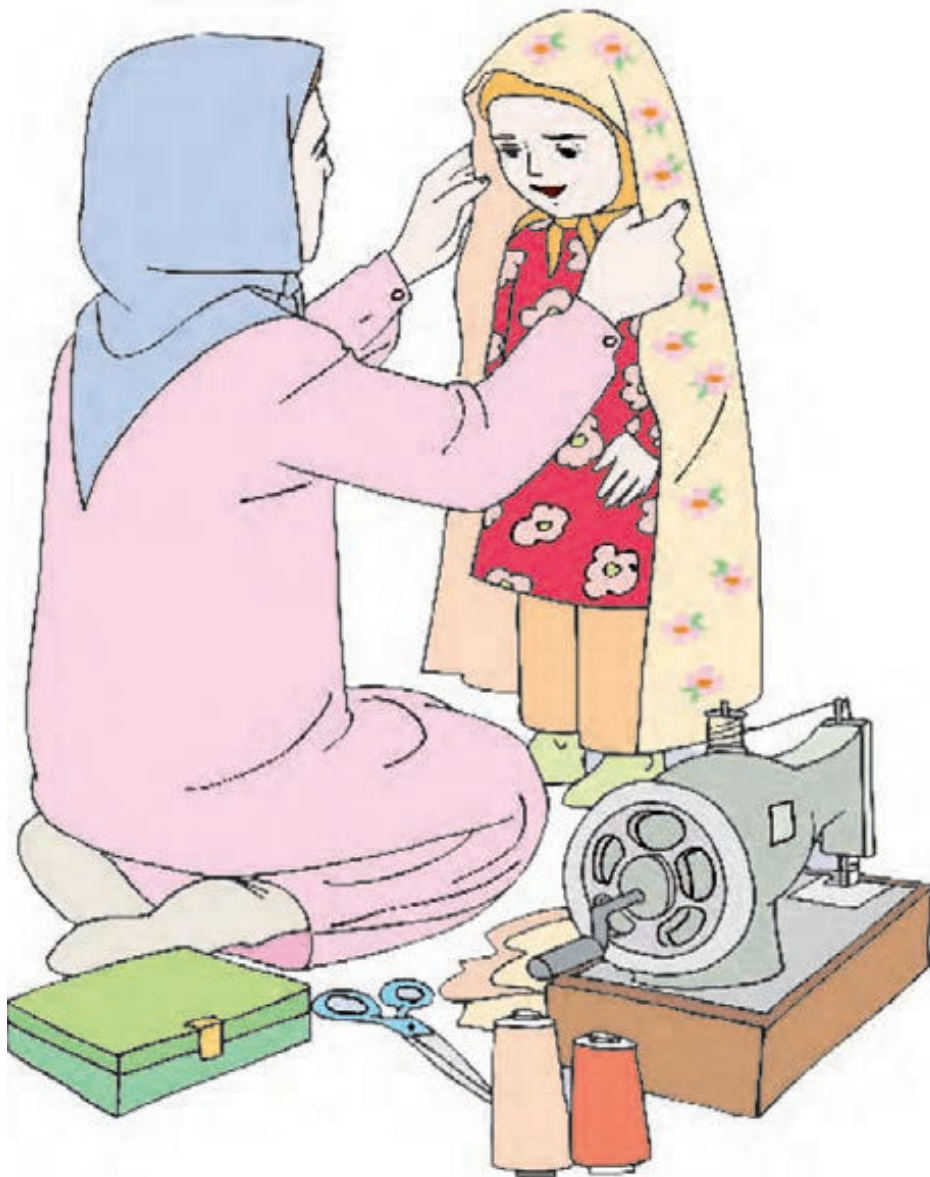
می داد و می گفت: « **بسیار چیزها**؛ نجار، پنجره، **بسیار چیزها** »

این جانمایی است. **بسیار چیزها** »



سپس به یک قنادی رسیدیم. ما در آنجا کیکهای خوشمزه را می‌فروشند. او از فروشگاه هم یک کیک خوشمزه را برای ما خرید. وقتی به خانه رسیدیم، مادر با آن پارچه، چادر نواز زیبایی برای من دوخت. مادر برای من یک کیک خوشمزه را هم

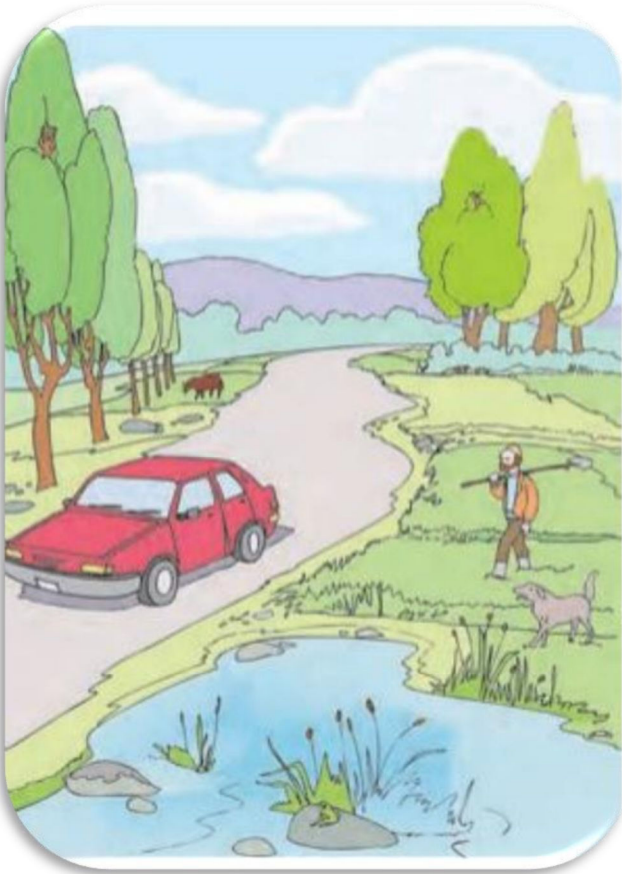
۳



املاى بى نقطه

رنگ آخِر بود. حاتم معلم نرسد : کدام نك ار سا ناسنان گدسه نه مسافرب رفته اند؟
آدر دست نلند كرد و گفت : احاره؟

ناسنان گدسه نا ندر ، مادر و برادرم نه مارندران رفسم. ار دندن حنكل ها ، حسنه ها ،
كوه ها و سالنراها لذب نردنم. آن
حا هوای حوب و دلندری داسب.



برادرم گفت : كاس می نواسم هرچه
را كه می سم ، نوسم.

مادرم گفت : وفسی نه مدرسه نروی ،
نوسن را ناد می گنری ولی نا آن
رمان هرچه را دنده ای نعاسی كن.

بازخورد معلم :